



دیوان اشعار طالب جاجرمی

تصحیح و تحقیق
محمد هادی خالقزاده



سرشناسه	محمد طالب جاجرمی، -۸۵۴ ق.
عنوان و نام پدیدآور	دیوان اشعار محمد طالب جاجرمی (شاعر قرن نهم در شیراز) / مقدمه، تصحیح و تحقیق محمد هادی خالقی زاده.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۳۱۵ ص.: نمونه.
فروست	مجموعه انتشارات تاریخی و ادبی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی؛ شماره ۲۶۶.
شابک	گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۹۳.
وضعیت فهرست نویسی	۲- ۷۴-۶۴۴۱-۶۲۲-۹۷۸
یادداشت	فیبا
یادداشت	کتابنامه: ص. [۳۰۹] - ۳۱۲.
موضوع	نمایه.
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۹ ق.
شناسه افزوده	Persian Poetry -- 15th Century
رده بندی کنگره	خالقی زاده، محمد هادی، ۱۳۵۱-، مقدمه نویس، مصحح
رده بندی دیویی	PIR۵۷۶۷
شماره کتابشناسی ملی	۸۶۱/۳۳
	۷۳۶۲۲۹۸

دیوان اشعار طالب جاجرمی



تصحیح و تحقیق



دکتر محمد هادی خالق زاده



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۹۳]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبابی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



دیوان اشعار طالب جاجرمی



تصحیح و تحقیق دکتر محمدهادی خالق زاده (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج)
گرافیسٲ، طراح و مجری جلد کاوه حسن بیگلر
حروفچینی و صفحه‌آرایی نرگس عباسپور
ویرایش دفتر نشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
لیتوگرافی کوثر
چاپ متن آزاده
صحافی حقیقت
تیراژ ۱۱۰۰ نسخه
چاپ اول پاییز ۱۳۹۹

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی‌عصر، بالاتر از چهارراه پارک‌وی، خیابان عارف‌نسب، کوی لادن، شماره ۶
تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما، ۲۲۷۱۷۱۱۵ دورنما
با همکاری انتشارات سخن
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸
تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما، ۶۶۴۰۵۰۶۲
تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها
۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قفنامه)

متولیان منصوص و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی - دبیر)
سید محمود دعایی (نایب رئیس شورا) - دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

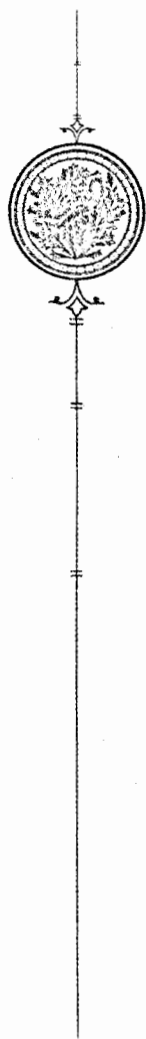
هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیئت مدیره) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس هیئت مدیره)
دکتر محمد افشین وفاایی (مدیر عامل) - معصومه پاک راد (خزانه دار)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منسوب و واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر یانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهروز افشار یزدی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیأت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح
دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمد علی هدایتی



فهرست مطالب

۱۵	مقدمه.....
۱۶	۱. زندگی و احوال.....
۲۰	۲. آثار طالب.....
۲۱	۳. طالبِ جاجرمی یا شیرازی.....
۲۳	۴. ممدوحانِ طالب.....
۲۳	۴. ۱. ابراهیم سلطان بن شاهرخ.....
۲۷	۴. ۲. عبدالله پسر ابراهیم سلطان.....
۲۸	۴. ۳. خلیل سلطان تیموری.....
۲۹	۴. ۴. یونس خان.....
۳۰	۴. ۵. سلطان ویس.....
۳۱	۴. ۶. خداداد حسینی.....
۳۱	۴. ۷. شاهرخ.....
۳۲	۴. ۸. دیگر ممدوحان.....
۳۲	۵. یادکردِ پیران و بزرگان.....
۳۲	۵. ۱. سلطان محمد روزبهان.....
۳۳	۵. ۲. شیخ ابواسحاق کازرونی.....
۳۳	۵. ۳. شرف الدین علی یزدی.....
۳۴	۵. ۴. امیر محمد بن سید شریف جرجانی.....
۳۴	۵. ۵. نظام خباز.....
۳۵	۶. مذهب طالب.....
۳۶	۷. طالب و علم حدیث.....
۳۷	۸. غزل‌های طالب.....
۳۷	۹. معشوق در غزلیات طالب.....
۳۸	۱۰. تضمین‌ها و استقبال‌ها.....
۳۸	۱۰. ۱. طالب و خاقانی.....

۳۸	۲. ۱۰. طالب و سعدی
۳۹	۳. ۱۰. طالب و عراقی
۳۹	۴. ۱۰. طالب و حافظ
۴۱	۵. ۱۰. طالب و سلمان ساوجی
۴۱	۶. ۱۰. طالب و کمال خجندی
۴۲	۷. ۱۰. طالب و حسن دهلوی
۴۳	۱۱. مفاخره‌های طالب
۴۳	۱۲. ردیف‌های نامتعارف
۴۴	۱۳. شاعر و سگ کوی معشوق
۴۵	۱۴. سبک شعری
۴۵	۱۵. رباعی‌های طالب
۴۶	۱۶. ابداعات بیانی
۴۶	۱۷. درباره‌ی دست‌نوشته‌ها
۵۱	۱۸. شیوه‌ی تصحیح و نگارش
۵۲	۱۹. علامت‌های اختصاری
۵۳	۲۰. سپاس و قدردانی
۶۱	غزلیات
۲۲۷	قطعه‌ها
۲۲۹	مسمط‌ها
۲۳۳	ترجیع‌بندها
۲۳۹	ترکیب‌بندها
۲۴۳	رباعی‌ها
۲۶۱	تعلیقات
۲۷۳	فهرست اشعار کتاب
۲۸۵	فهرست و ترتیب غزل‌های دست‌نوشته‌ی مرعشی (می)
۲۹۳	فهرست و ترتیب غزل‌های دست‌نوشته‌ی موزه (مه)
۲۹۹	فهرست و ترتیب غزل‌های دست‌نوشته‌ی منتخب اشعار طالب در مجموعه‌ی کتابخانه‌ی ایالتی برلین (برن)
۳۰۱	نمایه
۳۰۱	اشخاص
۳۰۵	جای‌ها
۳۰۷	کتاب‌ها
۳۰۹	منابع

مقدمه

تاریخ ایران سرشار از لحظاتی است که سخنوران و اندیشمندانِ ارجمندِ این سرزمین، عشق ورزیدن به فرهنگ، زبان، دانش و بینش را اثبات کرده‌اند. نویسندگان و شاعرانِ این دیار، برای بازتاب دادن مکنوناتِ قلبی و ذهنی خود، از عنصری به نام زبان بهره برده‌اند و آثار و اشعار نابی آفریده‌اند. آثاری که با زندگی، فکر و اندیشهٔ مردم پیوندی نزدیک برقرار کرده و از همین رو جاودانه شده‌اند. مقبولیت همگانی و جاودانگی آثار بزرگ سبب شده است تا در سایه‌سارِ این شعرای بزرگ و سترگِ ایران‌زمین، شاعرانِ متوسطی به جامعهٔ ادبی معرفی شوند. شناسایی شاعران ناشناخته و بازخوانی آثار ادبی آنان می‌تواند به توسعهٔ فرهنگ و زبان فارسی کمکی شایان نماید؛ به چند دلیل:

نخست آنکه آبخورِ شعرای گمنام، آثارِ شاعران ممتاز و سرآمدی است که با بررسی این اشعار، برخی از زوایای تاریک اشعارِ شاعران بزرگ نیز روشن می‌گردد؛ دوم آنکه در آثار برخی شعرای ناشناخته نکاتی وجود دارد که می‌تواند تاریخ ادبیات آن دوره را شفاف‌تر نماید؛ سوم آنکه افزایش کمی گونه‌های ادبی بر غنای ادبیات فارسی می‌افزاید. با وجود این و با گذشت نزدیک به یک قرن از آغاز تصحیح انتقادی متونِ کهن و کوشش پژوهشگران در نشر آثار ادب فارسی، هنوز بسیاری از متونِ گذشته، دست‌نخورده باقی مانده و تصحیح و منتشر نشده‌اند. هدف از تصحیح متون مسلماً ارائهٔ متنی پیراسته است که آسان خوانده شود و اندیشهٔ راستین نویسنده یا شاعر را به خوانندهٔ امروزی منتقل کند.

مولانا محمد طالب جاجرمی از زمرهٔ این شعرای کم‌شناختهٔ سدهٔ نهم است که زادگاهش خراسان است و بیش از سی سال از عمرِ شاعری‌اش را در شیراز گذرانده و سرانجام در کنار مقبرهٔ

حافظ دفن شده است. دیوان اشعار وی که تاکنون تصحیح و منتشر نشده علاوه بر آنکه احیای یک اثر هنری به زبان فارسی است ممکن است اطلاعاتی از مباحث فرهنگی، معماری، تاریخی، دینی و ادبی فارس را به همراه داشته باشد.

تا چندی پیش دیوان غزلیات این شاعر به دلیل تک‌نسخه‌ای بودن دست‌نوشته کتابخانه آیت‌الله مرعشی‌نجفی شهر قم و نواقص، افتادگی‌ها و ناخوانایی‌ها ارزش انتشار نداشت تا آنکه این پژوهشگر به دست‌نوشته دوم که مربوط به موزه ملی ایران است، دست یافت و بدان سبب که نسخه مذکور نه تنها غزلیات که دیوان اشعار وی را در برداشت، به تصحیح آن اقدام نمود و در آن حین به «منتخب اشعار طالب» که حکم سومین نسخه خطی را داشت، دست پیدا کرد. آنچه در این مقدمه ذکر می‌شود اطلاعاتی است که پیرامون این شاعر کم‌شناخته در تذکره‌ها، کتب تاریخی و دیوان اشعار وی وجود دارد.

۱. زندگی و احوال

مولانا محمد طالب جاجرمی از شاعران فارسی‌گوی قرن نهم هجری و از بزرگ‌زادگان و کدخدازادگان (تذکره الشعراء، ص ۴۲۴)، اعیان فارس (عرفات العاشقین، ج ۴، ص ۲۴۴۰) و شاعران معروف آن دیار بود (تذکره الشعراء، همان‌جا؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۱۳۰). نام او در هدیه العارفین (ج ۱، ص ۷۳۲) به اشتباه «علی بن عبدالله» ذکر شده است. تنها تذکره‌ای که نام طالب را محمد ذکر کرده است مجالس النفایس (ص ۱۹) است. دیگر منابع تنها به ذکر تخلص شعری یعنی طالب و محل تولد او جاجرم اکتفا کرده‌اند (رک: «تحلیل ساختاری ادبی شعر طالب جاجرمی»، ص ۶۳-۷۷).^۱

صاحبان تذکره‌هایی چون تذکره الشعراء، ریاض العارفین، آتشکده آذر، عرفات العاشقین، مجالس النفایس و صبح گلشن او را به عنوان شاعری مشهور و مطرح معرفی کرده‌اند و گاه القاب و عناوین بزرگی به وی نسبت داده‌اند، مثلاً اوحدی بلیانی، گویا با بهره‌گیری از گفته دولتشاه سمرقندی، گفته است: «سلسله‌جنبان سخن، تازه‌سازِ روشِ کهن،... طبیعتی در غایت درستی و

۱. نخستین بار نویسنده این سطور در این مقاله، طالب و نسخه خطی دیوان او در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی قم را معرفی کرد.

راستی داشته، کلامش را طراوت و حلاوتِ تمامی هست و خود به غایت خوش صحبت، معاشر، ندیم، لطیف طبع بوده؛ همواره در خدمت عرفا و ظرفا به سر کردی و هر چه به هم رسانیدی، یک باره صرف نمودی» (عرفات العاشقین، ج ۴، ص ۲۴۴۰)، یا صاحبِ تذکرة صبح گلشن (ص ۵۶۲) می نویسد: «در طلبِ مطالبِ دقیقه شعریه گویِ رسایی فکر از میدانِ نظم می ربود».

دولتشاه سمرقندی نیز از او به بزرگی یاد می کند و می نویسد: «او غزل را نیکو می گوید و از کدخدازادگان جاجرم بوده و شاگرد شیخ آذری^۱ است و او در اول حال سفر اختیار کرد و در دارالملک فارس شهرت کَلّی یافت و در جواب سعدی اشعار دارد و غزل شیخ را که مطلعش این است:

دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است	هر که ما را این نصیحت می کند بی حاصل است
طالب چنین استقبال می کند:	
ای که بی روی تو ما را زندگانی مشکل است	تلخی داغِ فراقِ همچو زهرِ قاتل است
در غمت بگریستم چندان که آب از سر	در پی ات زانرو نمی آیم که پایم در گل است
ای همای دولت از ما سایه خود وامگیر!	نسیّر اقبال تو بر هر که افتد مُقبل است
ما ز آب دیده خود غرقه بحرِ غمیم	از غریق آن کس چه داند که به روی ساحل است
یار رفت و با من طالب حدیثی هم نگفت	وه که تا روز قیامت این زیارم بر دل است ^۲

طالب، مناظره گوی و چوگان را در شیراز به نام سلطان عبداللّه بن ابراهیم سلطان نظم کرده و شهزاده، او را صله و نوازش فرمود و او مردی معاشر و ندیم شیوه بود و همواره به خوبان و ظرفان اختلاط نمودی و به اندک فرصتی آن مال را برانداختی و مدّت سی سال در شهر شیراز به خوش دلی و عشرت و سبک باری روزگار گذرانیدی و در حدود سنه اربع و خمسين و ثمانمائه [۸۵۴] وفات یافت و در پهلویِ خواجه حافظ در مصّالای شیراز مدفون است، نور اللّه مرقده» (تذکرة الشعراء، ص ۴۲۴-۴۲۵).

«گویا در نوجوانی برای علم آموزی و کسب معارف دینی به بسطام که نسبت به شهر زادگاهش مرکزی تری داشت، رفت و پس از مدّتی به تعلیم متصوّفه گرایش یافت. او در بیت پایانی

۱. فخرالدین حمزه بن علی ملک اسفراینی مشهور به آذری توسی شاعر و عارف شیعی (۷۸۴-۸۶۶ ق).

۲. این غزل در دست نوشته های موجود یافت نشد.

غزلی چنین سروده است:

دوش گفتم: شاهبازت پیرِ بسطام است، گفت: طالب! هر گوشه ما را شاهبازی دیگرست
 مصرع نخست این بیت، مسلماً تقیّد طالب به میراث معرفتی بایزید بسطامی را - حداقل در
 مقطعی از زندگانی اش - آشکار می سازد؛ همچنین مصرع دوم، وسعتِ مشرب و رهیدن وی از
 یک بینش عرفانی خاص را به نمایش می گذارد. ازاین روست که پس از هجرت از خراسان و
 آمدن به بُرج الاولیاء شیراز، از روح رفیع (غزل ۸۷) و همّت (غزل ۹۱) دو تن از بزرگانِ صاحب نفسِ
 آن دیار، شیخ ابواسحاق کازرونی و سلطان محمد روزبهان بقلی، نظر می طلبد: «دیوان غزلیات
 طالب جاجرمی...» (ص ۲۱۴) و آنجا را «نوعروسِ رویِ زمین»^۱ می نامد و سی سالِ پایانِ عمر را در
 شیراز سپری می کند و کشوری را «خوش تر از شیراز»، در هفت کشور نمی شناسد.^۲ اسماعیل
 پاشا بغدادی می نویسد: «مشارالیه سی سال در شیراز به سر برده، ارادت جناب شیخ نورالدین
 آذری طوسی را گزیده و در گوشه انزوا خزیده» (هدیه العارفین، ج ۱، ص ۷۳۲). آن چنان که از
 سخنان دولتشاه سمرقندی برمی آید وفات طالب در حدود سال ۸۵۴ق اتفاق افتاده؛ اما در تاریخ
 مرگ وی اختلاف است.

گروهی از تذکره نویسان وفات وی را سال ۸۵۴ق (تذکره الشعراء، ص ۴۲۴؛ عرفات العاشقین، ج ۴،
 ص ۲۴۴۰؛ ریاض الشعراء، ج ۲، ص ۱۲۵۴) و برخی ۸۸۴ق (تذکره ریاض العارفین، ص ۴۵۳) و بعضی
 مانند صاحب آتشکده آذر (ص ۲۸۲) ۸۰۴ قمری می دانند (به احتمال قوی پنج را در مآخذ خود صفر
 خوانده است). در تاریخ منتظم ناصری (ج ۲، ص ۷۰۲) و فهرس التواریخ (ص ۱۹۳) وفات طالب را
 ضمن وقایع سال ۸۵۴ بررسی کرده اند. با تأملی کوتاه روشن می شود تاریخ ۸۰۴ به هیچ وجه
 صحیح نیست چون اغلب ممدوحان طالب پس از این تاریخ حکومت کرده یا زیسته اند.
 حاجی خلیفه، در تقویم التواریخ، درگذشت طالب شاعر را ذیل سال ۸۵۱ در کنار وقایعی چون
 ولادت سلطان بایزید ثانی، مُردنِ ناصرکیا از ملوک گیلان و قاضی ابوبکر از علمای شام گزارش
 می کند (ترجمة تقویم التواریخ، ص ۱۴۹) اگرچه در کشف الظنون (ج ۱، ص ۶۰۴) زمان وفات وی
 را سال ۸۵۴ آورده است. صاحب مجمع الفضلاء (ص ۱۲۲) و تذکره ریاض العارفین (ص ۴۵۳)

۱. چون نوعروسِ رویِ زمین است مُلک فارس/ طالب چیرا عزیمت تبریز می کند؟ (غزل ۲۶۵)

۲. خرد گردید گرد هفت کشور/ ندید از کشور شیراز خوش تر (غزل ۳۵۵)

تاریخ درگذشت طالب را به ترتیب ۸۶۶ و ۸۸۴ ثبت کرده‌اند. در این میان نوشته تذکرة الشعراء (ص ۴۲۴) و از پی آن عرفات العاشقین (ج ۴، ص ۲۴۴۰) و ریاض الشعراء (ج ۲، ص ۱۲۵۴) در ذکر تاریخ ۸۵۴ به واقعیت نزدیک‌تر است («دیوان غزلیات طالب جاجرمی...»، ص ۲۳۳). همچنین «نامی» سال ۸۵۴ ق را ماده تاریخ این واقعه یافته است:

طالب خوش‌کلام و معنی‌یاب درگذشته ازین جهان، ای وای
گفت «نامی» به من سن فوتش: «بس حزینم ز رحلتِ وی، های»

(نشر عشق، ج ۱، ص ۹۶۲)

درباره محل تدفین طالب جاجرمی اختلافی وجود ندارد و همه بر اینکه مزار او کنار تربت حافظ شیرازی است اتفاق دارند، در ترجمه مجالس النفایس به قلم شاه محمد قزوینی آمده که «انوار خواجه حافظ بر او تافته؛ زیرا که در مزار او می‌بوده و این رباعی بر دیوار مزار او نوشته:

در کوچه عاشقی به پیمان درست می‌گفت به من اهل دلی روز نخست
طالب مطلب کسی که او غیر تو جست رو طالب آن باش که او طالب توست

(مجالس النفایس، ص ۱۹۰)

تذکرة دولتشاه و به تبع آن، مجمع الفضلاء و عرفات العاشقین، وی را شاگرد آذری اسفراینی (۷۸۴-۸۶۶ ق) دانسته‌اند. شاگردی طالب به نزد آذری می‌بایست پیش از ۸۳۰ بوده باشد؛ چرا که در آن سال، مسافرت‌های آذری با رفتن به حج آغاز می‌گردد و به اقامتی موقت در هندوستان منتهی می‌شود و می‌دانیم که طالب هم «در ابتدای حال، اختیار سفر کرد و در دارالملک شیراز اقامت ساخت» و تا پایان سال در همان جا به سر برد. پس تقریباً دیدار استاد و شاگرد پس از سال ۸۳۰ ممکن نبوده است و... برخلاف نظر هدایت در ریاض العارفین که می‌نویسد: «ارادت جناب شیخ نورالدین آذر طوسی را گزیده و در گوشه انزوا خزیده»، طالب همانند عفتی اسفراینی - که از خیل خدما می‌باشد - بیشتر در موضوع شعر و ادب از محضر استاد بهره می‌برده و طرز شاعری وی را که «غزل‌های عاشقانه و اشعار صوفیانه بوده» مرعی می‌داشته است. بنابراین می‌توان احتمال داد تخلص شعری خود را هم چونان امیر نظام‌الدین سهیلی از آذری گرفته باشد («دیوان غزلیات طالب جاجرمی...»، ص ۲۱۵-۲۱۶). در غزل‌های باقی‌مانده از طالب یادی از آذری نشده است.

۲. آثار طالب

مهم‌ترین اثر برجای‌مانده از طالب جاجرمی دیوان اشعار اوست. صاحب آشکده آذر (ص ۲۸۲) درباره او چنین می‌نویسد: طالب از کدخدازادگان آن دیار و مردی معاشر و ندیم و از شاگردان شیخ آذری بوده... شعری از او در میان نیست، سوای این یک شعر که نوشته شد:

رفتی و بگریستم چندان که آب از سر گذشت از پی ات زانرو نمی‌آیم که پایم در گِل است

این جمله که «شعری از او نمانده» جای تأمل بیشتری دارد (البته دیده شده که گاهی تذکره‌نویسان اشعار شاعری را مشاهده نکرده‌اند، در نتیجه چنین نظری داده‌اند). شاید در زمان نویسنده آن تذکره، اثری از اشعار طالب وجود نداشته است یا می‌توان گم شدن و دزدیده شدن دیوان او را محتمل دانست: با تفحص در دیوان طالب مشخص می‌گردد که او در یکی از رباعی‌های خود می‌گوید که دیوانم را «مخالف حسود دزدید»؛ ولی اگر مروارید رفته، دریای طبع من برجاست:

دزدید مخالف حسود ناراست دیوان خوشم که عالمی می‌آراست

ای مدعیان! نشاط و شادی مکنید گرد ز کفم برفت، دریا برجاست

طالب، در یکی از غزلیاتش نیز به گم شدن دیوان خود اشاره می‌کند، دیوانی که به خط فردی نوشته شده که با خط «جعفر» (میرزا جعفر بن علی تبریزی بایسنقری خوشنویس مشهور قرن نهم) برابری می‌کند یا خط آن کتاب، اثر هنری جعفر بایسنقری بوده و در زمان حیات شاعر مفقود گردیده است:

ز من گم گشته دیوانی پر از اشعار جان پرور که یک مصراع از آن دیوان بود خوش‌تر ز صد گوهر

بیاضش صفحه ماه و سواد از خامه خورشید حروفش چون دُر مکنون مدادش چون دل کافر

خطش حقا که معروف است در خوبی و زیبایی ندیده دیده مردم از آن بهتر خط جعفر

ز لوح و جدول و جلدش مرا چون یاد می‌آید دل زار و ضعیف من ز غصه می‌شود مضطر

به حکم من طلب طالب، طلب کن آنچه مطلوب است که طالب را طلب کردن به حکم من طلب خوش‌تر

به هر حال، طالب پس از آن یا اشعار جدیدی سروده یا برخی از اشعار کهن را که در خاطر و اوراق پراکنده داشته، بازنویسی کرده است؛ چرا که در این دو نسخه اصلی از سه دست‌نویس موجود، به گم شدن اشعار اشاره شده که البته این مقدار باقی‌مانده، فقط بخشی از اشعار اوست. از دیگر آثار طالب، مثنوی «گوی و چوگان» اوست. دولتشاه می‌نویسد: «طالب، مناظره

گوی و چوگان را در شیراز به نام سلطان عبداللّه بن ابراهیم سلطان نظم کرده و شهزاده، او را صله و نوازش فرمود» (تذکره الشعراء ص ۴۲۴). حیدری یساولی در مقاله‌ای آورده است: «از این منظومه طالب نشانی در میان فهرست‌ها یافت نشد. تنها می‌توان گفت فیلم دست‌نویس شماره ۱۷۶۱ کتابخانه عمومی لنینگراد (ف ۲۲۳-۳) در دانشگاه تهران، گوی و چوگان عارفی و یا گوی و چوگان قاسمی گنابادی (۹۸۲ق) نمی‌باشد» («دیوان غزلیات طالب جاجرمی...»، ص ۲۲۳). نسخه عکسی ۱۷۶۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۲۲۳) همان گوی و چوگان یا حال‌نامه عارفی هروی است و ارتباطی با گوی و چوگان طالب ندارد. این دست‌نویس لنینگراد شوروی (آستانه شیخ صفی) دارای ۴۸۴ بیت و ۶۴ برگ است که توسط تهماسب حسینی (کاتب) در سال ۹۳۱ق در تبریز تحریر شده است. علاوه بر اینکه متن این نسخه با گوی و چوگان منتشر شده از عارفی (رک: «حال‌نامه یا گوی و چوگان»، ص ۲۶۵-۲۷۵) یکسان است، در آن نام «عارفی» بدین قرار مذکور است:

این حال که شعرِ عارفی راست ناید صفتش به هر قلم راست

(مثنوی گوی و چوگان، برگ ۶۲)

بنابراین تاکنون هیچ نسخه‌ای از گوی و چوگان طالب جاجرمی شناسایی نشده است.

۳. طالب جاجرمی یا شیرازی

اصل طالب از جاجرم خراسان است؛ اما اقامت سی ساله آخر عمر وی در شهر شیراز باعث شده که برخی محققان او را «شیرازی» بنامند. در الذریعة (ج ۹، ص ۶۳۸) او بسطامی شیرازی خوانده شده است؛ شهری که به گفته خود طالب:

دل دیوانه طالب ز شیراز نمی‌آید به تگ، الله اکبر

خوش‌تر از کشور شیراز چو در عالم نیست ای سهی سرو نکو! عزم کجا خواهی کرد؟

او اعتقاد دارد با وجود هوای مُلک فارس و مردمانش به جای دیگر رفتن بی‌خردی است:

با وجود پارسایان و هوای مُلک پارس بی‌خرد آن‌کوز اینجا جای دیگر می‌رود

و حتی با وجود نوعروس سرزمین فارس از عزیمت به تبریز نیز اظهار پشیمانی می‌کند:

چون نوعروس روی زمین است مُلک فارس طالب چرا عزیمت تبریز می‌کند؟

شیراز از چند جهت مورد توجه طالب قرار گرفته است؛ نخست به جهت زیباییِ مثالِ زدنِ، سرسبزی، آبادانی و اماکن دیدنی این سرزمین همچون باغ ارم، مصلی، میدانِ سعادت، رحمت‌آباد، تنگِ الله‌اکبر و جعفرآباد که در دیوانش از آن‌ها یاد کرده و در قرن نهم در کمالِ زیبایی بوده است؛ دوم به جهت زیباییِ زیارویان؛ سوم به خاطر وجود پادشاهانِ کامران همچون ابراهیم سلطان؛ چنان‌که در غزل زیر هر سه دلیل را برای اقامت طولانی خود در شیراز ذکر می‌کند:

شهرِ شیراز که مأوای پری‌رویان است	رَشکِ باغِ ارم و جَنّتِ جاویدان است
ای که جَنّتِ طلبی، گشتِ سراستان کن!	زانکه فردوس همین طرح سراستان است
مسکن عیش و طرب شد به لطافت شیراز	این همه عیش به یمنِ قدمِ سلطان است
هر غریبی که بدین مُلک بیاید گوید	خوش مقامی ست مگر باغچهٔ رضوان است
هرچه از خوبیِ شیراز بگوید طالب	اهلِ معنی همه داند که صدچندان است

در دیوان طالب، توصیف و ستایش شیراز کم نیست؛ از جمله غزلی بدین مطلع که به تمامی در وصف «خال رخ هفت کشور» است:

خرد گردید گرد هفت کشور ندید از کشور شیراز خوش‌تر

طالب در این غزل، اماکن و دیدنی‌های شیراز نظیر «تنگ الله‌اکبر»، «رحمت‌آباد» و... را برمی‌شمارد و از «میدان سعادت» یاد می‌کند و می‌گوید: «چو میدان سعادت در جهان نیست». «این میدان، محلی گسترده و مکانی مناسب بود که بسیاری از مسافران، از سلطان و سردار تا عالم و عامی، همراه سپاه یا کاروان خود در آنجا فرود می‌آمدند و رخت اقامت چندروزه حتی چندماه می‌افکندند؛ از آن میان، دربارهٔ شاهرخ تیموری که برای دفع شورش امیرزاده بایقرا به شیراز رفته بود، آورده‌اند: «خرگاه گردون‌اکتاه را در میدان سعادت‌آباد، بیرون دروازهٔ سعادت‌آباد شیراز برپا نمودند» (نک: فارسنامهٔ ناصری، ج ۱، ص ۳۳۶). ساخت این میدان را به ابواسحاق اینجو که در آنجا به قتل رسیده و مدفون شده است، نسبت می‌دهند (نک: ریاض الفردوس خانی، ص ۲۸۰؛ جغرافیای حافظ ابرو، ج ۲، ص ۲۱۷). گویا در زمان امیر مبارزالدین، نزدیک میدان مزبور، دروازه‌ای آهنین برپا بوده است (نک: ریاض الفردوس خانی، ص ۲۷۸). میدان سعادت شیراز، همچنین مرکزی برای اجتماع مناقب‌خوانان و معرکه‌گیران بوده است، چنان‌که در همان زمان طالب جاجرمی، شاعر هم‌روزگارِ او، کمالِ غیابِ شیرازی در آن محلِ معرکه می‌گرفته و سروده‌های خود را

می خواننده است («دیوان غزلیات طالب جاجرمی...»، ص ۲۱۸). «میدان سعادت، میدانی بوده در خارج دروازه سعادت آباد شیراز. شاه شیخ ابواسحاق در این میدان که مُلک او بود طرح ایوانی افکنده که ابن بطوطه تفصیلات جالبی از آن نقل می کند» (احسن التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۷؛ و نیز رک: سفرنامه ابن بطوطه و دیوان عید زاکانی که درباره این ایوان قطعه ای و قصیده ای دارد). «میدان سعادت محتملاً واقع در مدخل دروازه سعدی و یا در نواحی جنوبی صحرای جعفرآباد قرار داشته است» (تاریخ شیراز، ص ۵۹۵).

طالب در یک رباعی، دعایی جهت مانایی شیراز دارد:

شیراز که جاوید بماند آباد چشم بد ایام بدینجا مرساد
گویند که طالب ز که داری فریاد از شیوة دلبران شیرازی، داد
او در یک رباعی دیگر از جورِ بتان خسته شده و آرزوی رفتن به تبریز می کند:
نیست حاصل به جز از جورِ بتان در شیراز سوی تبریز برو تا که ییابی مقصود
به سلامت برو ای طالب ازین شهر برون ورنه در دستِ غم و غصه بخواهی فرسود

۴. ممدوحانِ طالب

۴.۱. ابراهیم سلطان بن شاهرخ

«ابوالفتح معزالدین یا مغیث الدین (۷۹۶-۸۳۸ ق) ابراهیم سلطان شاهزاده دانش دوست، باذوق و هنرمند تیموری و دومین پسر شاهرخ فرزند امیر تیمور گورکان. وی در ۲۸ شوال ۷۹۶ ق به هنگامی که تیمور هنوز زنده بود، دیده به جهان گشود... تیمور در جشن بزرگی که اندکی پیش از وفات برپا داشت، برای بیشتر شاهزادگان تیموری از جمله برای ابراهیم سلطان، همسری از میان نزدیکان خود برگزید... شاهرخ که به تدریج بر مراتب لیاقت و کاردانی ابراهیم واقف می شد، در سال ۸۱۲ ق او را به حکومت بلخ و طخارستان تا سرحد کابل و بدخشان گماشت و او در رجب همان سال پس از رسیدن به حضور پدر در اردوی وی راه بلخ در پیش گرفت. ابراهیم سلطان همچنان در کارهای حکومت صاحب مشاغلی بود تا آنکه در سال ۸۱۷ ق از سوی پدر فرمانروای فارس و توابع آن گردید و راهی آن ایالت شد. او تا پایان عمر بیشتر اوقات را در آنجا به سر آورد و در آنجا درگذشت. اندکی پس از آغاز حکومت او بر فارس، میرزا بایقرا - امیرزاده تیموری - که بر همدان و نهاوند و بروجرد حکومت می کرد، بر او شورید. در ربیع الاول ۸۱۸

قمری پس از جنگی که میان آن دو روی داد، ابراهیم سلطان شکست خورد و شیراز به تصرف میرزا بایقرا درآمد. ابراهیم سلطان ناگزیر به ابرقو عقب نشست.

شاهرخ پس از آگاهی از وقوع این حوادث، نخست جلال‌الدین فیروزشاه را به یاری فرزند فرستاد و سپس خود با لشکریانش راه فارس در پیش گرفت. بایقرا که آمدن شاهرخ را گمان نداشت، بیمناک شد و پوزش خواست. ابراهیم سلطان، پس از استقرار مجدد در حکومت فارس، در اداره آن ایالت وسیع و آبادانی آنجا و رسیدگی به امور مردم کوشش‌ها کرد... ابراهیم سلطان در ۸۳۸ق به بیماری سختی گرفتار شد که معالجه پزشکان در بهبود او ثمری نداد و سرانجام در چهارم شوال همان سال در شیراز درگذشت... ابراهیم سلطان خوشنویسی برجسته بود و به‌ویژه خط ثلث را زیبا می‌نوشت. او این هنر را در آغاز ورود به فارس از پیرمحمد شیرازی فراگرفته بود. قرآن نفیسی هم به خط او موجود است که سابقاً در بنای دروازه قرآن شیراز قرار داشته و اکنون در موزه پارس نگهداری می‌شود... در سال ۸۲۳ق شاهرخ که قصد رسیدگی به امور آذربایجان داشت و با سپاه خود در ری استقرار یافته بود، ابراهیم سلطان را فراخواند. وی پس از چندی برای یاری پدر با لشکر خود به اردوگاه او در آن شهر ملحق گردید و چون به سلطنتیه رسیدند، ابراهیم سلطان مأمور تسخیر مراغه شد. یک‌سال بعد (۸۲۴ق) در تبریز به اردوی شاهرخ پیوست و با امیر غیاث‌الدین شاه ملک به تسخیر نخجوان مأمور گردید و چون از این لشکرکشی پیروزمندانه بازگشت، مأمور گوشمالی علیاجالق و سید احمد دیزک، که از ترکمانان شورشی بودند، گردید و از عهده این کار نیز به‌خوبی برآمد و همراه امیر شاه ملک نزد پدر شتافت. در همین زمان شاهرخ که پس از سامان دادن به اوضاع شمال غرب ایران، آهنگ بازگشت خراسان کرده بود، در نزدیکی قزوین ابراهیم سلطان را مرخص کرد و به فارس فرستاد» (ابراهیم سلطان بن شاهرخ، ج ۲، ص ۵۱۲-۵۱۳).

واله اصفهانی از ابراهیم سلطان به نیکی یاد کرده و می‌نویسد: «مدّت بیست‌سال بر تخت سلطنت فارس جهاننداری نافذ فرمان بود. آستان جلالش مرجع ارباب دانش و کمال و مجلسیان محفل خلد آیینش پیوسته مستدرایان انجمن فضل و افضال. در عهد سلطنت آن شاهزاده سرافراز دارالعلم شیراز، مصر جامع دانشمندان و هنروران جهان گردید و بناهای خیر از مساجد و مدارس به‌خصوص مدرسه‌ای موسومه به دارالصفا از آن شاهزاده عالی‌شان به ذروه آسمان

رسید... بالجملة شاهزاده رفیع مقدار در روزگار جوانی و عهدِ کامرانی در سال هشتصد و سی و هشت به عارضهٔ چندروزه، از تخت سلطنت فارس برخاسته، متوجه سرابستانِ جنان گردید و چون این خبرِ مصیبت اثر به خاقانِ گردون اقتدار و والدِ نامدار آن سرور رسید بعد از تقدیم لوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری، فرزندِ ارجمندش میرزا عبدالله را که در صغر سن و اوایل نشو و نما بود، بر تختِ سلطنت فارس به جای پدر متمکن گردانید» (خلد برین، ص ۵۲۲-۵۲۳).

طالب جاجرمی که حاکمان، شاهزادگان، وزرا و اندیشمندان همزمان و پیش از خود را مدح کرده ابراهیم سلطان را بارها ستوده است. وی در غزلی با عنوان «وله فی شأن سلطان ابراهیم خلد ملکه» و مطلع زیر این حاکم فارس را گرامی داشته است:

یارب! این شهزاده را هرگز غمی بر دل مبادا پیشِ رای روشن او در جهان مشکل مبادا

در اشعارِ طالب، بیش از هشت بار به صورت مستقیم و بارها به گونه‌ای غیر مستقیم با عناوین و القابی همچون «سلطان حُسن»، «جهانگیر»، «مظفر»، «سلطان خردمندِ جوان» و «سلیمان جاء یوسف حُسن عیسی دم» از شاه ابراهیم یاد شده است:

صد منت از خدای که آن پادشاهِ حُسن امروز بر تمامتِ خوبان مظفرست

منظور طالب از «جهانگیر» در غزلی با عنوان «فی شأن سلطان حُسن، جهانگیر» نیز ابراهیم است:

اگر طالب جهانگیرست در شعر به غمزه هست مظلوش جهانگیر

گویا منظور طالب از «شه عادل» در بیت زیر نیز شاه ابراهیم باشد:

در دورِ شه عادل، شیراز گلستان شد نی نی که غلط کردم، چون روضه رضوان شد

گاهی طالب دچار «افلاس» و «بی سیمی» می شود که به «احسانِ حاتم» گونهٔ ابراهیم، نیاز مبرم پیدا می کند و غزل زیر را در ستایش وی می سراید:

شهر شیرازست و هنگامِ نشاط و روزِ عید هر که بی سیم است چون من غصه ها خواهد کشید

... دوشِ روحم رفت و سیرِ عالم ارواح کرد از ملایک مدحِ ابراهیم سلطان می شنید

طالب! از احسانِ حاتم یاد کی می آورد؟ هر که روزی جرعه‌ای از جامِ جود او چشید

وی در غزلی، شادمانی خویش را از دیدار دوبارهٔ ابراهیم آن صنمِ دلستان که در سال ۸۲۵ق

برای سرکوبِ شورش به سرزمین خوزستان و تازیان رفته بود، اعلام می‌دارد؛ چرا که «در سال ۸۲۳ق چون شاهرخ فراغتی یافت سپاه عظیمی فراهم آورد و عازم تسخیر آذربایجان گردید و به میرزا ابراهیم فرمان داد که به اردوی او پیوسته و در این لشکرکشی شرکت جوید. به موجب آن حکم، میرزا ابراهیم با سپاهیان فارس از شیراز حرکت نمود و به پدر پیوست و در جنگ با ترکمانان مشارکت جست... و به هنگام مراجعت به هرات به میرزا ابراهیم نیز اجازه داد که به شیراز بازگردد. در شیراز هم امرا به رسم تهنیت‌گویی به نزد او شتافتند؛ اما حکام خوزستان از آن امر که به منزله ابراز انقیاد بود، سر باز زدند. میرزا ابراهیم تنبیه آن حکام را وجهه همت خود قرار داده به خوزستان لشکر کشید و آن متمردان را به قبول فرمانبرداری ناگزیر ساخت و خبر موفقیت را به اطلاع پدر خود رسانید» (تاریخ شیراز، ص ۶۲۹). مطلع آن غزل چنین است:

شکر خدا که آن صنم دلستان رسید سلطانِ حُسن از طرف تازیان رسید

در غزلی دیگر «با ذکر یکی از القاب سلطان، بازگشت ممدوح را از یکی از جنگ‌ها که شاید جنگ در رکاب پدرش، با اسکندر بیگِ تُرکمان، در سال ۸۳۲ق بوده باشد گرامی می‌دارد» (دیوان غزلیات طالب جاجرمی...، ص ۲۲۲):

ساقی بیار باده که صبح طرب دمید شاهنشهِ زمانه به فتح و ظفر رسید

طالب ترکیب‌بندی «در مرثیه شاه ابراهیم سلطان» سروده است:

شد سیه خورشید را روز از عزای پادشاه جامه شیرنگ، در این واقعه پوشید ماه

در اشعار طالب، سه بار از اسماعیل نیز یاد شده است؛ اما به نظر می‌آید دو تا از این سه مورد «ابراهیم» بوده که توسط ناسخ «اسماعیل» نوشته شده؛ چرا که در بیت:

خسرو آفاق اسماعیل سلطان از شکار باز آمد با نشاط و شهر شد همچون بهشت

نام اسماعیل آمده؛ ولی در بیت بعد او را ابراهیم ادهم خوانده است:

دولتش پاینده باد از آن‌که در بُستان مُلک همچو ابراهیم ادهم تخم عدل و داد کشت

که تقارن و همسانی سلطان ابراهیم، با ابراهیم ادهم منطقی‌تر به نظر می‌آید تا اسماعیل.

در غزل دیگری نیز نام اسماعیل آمده است که در سرغزل، نام «سلطان ابراهیم» ذکر شده؛ ولی در مصراع نخست، وی را شهزاده خوانده و در ابیات بعد او را «سلطان اسماعیل» می‌نامد. به نظر می‌رسد در این غزل تحریفی صورت گرفته است و باید همه «ابراهیم» باشند:

یا رب! این شهزاده را هرگز غمی بر دل مبادا
پیشِ رایِ روشن او، در جهان مشکل مبادا
... یا اله العالمین تا باشد این چرخِ فلک
شاه اسماعیلِ سلطان را غمی بر دل مبادا

اما سومین مورد که نام اسماعیل آمده، در بیتی است که شیراز با وجود اسماعیل سلطان به گلستانی تبدیل شده است:

دلا! در دورِ اسماعیلِ سلطان
چو فردوسِ برین شد شهرِ شیراز

۴. ۲. عبدالله پسر ابراهیم سلطان

دومین ممدوح شاعر، شاهزاده عبدالله پسر ابراهیم سلطان پسر شاهرخ است که در سال ۸۳۶ق زاده شده است. خواندمیر می‌نویسد: «و در این سال [۸۳۶ق] در دارالملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و به میرزا عبدالله موسوم گشت» (تاریخ حبیب السیر، ص ۶۲۲) و در سال ۸۵۴ق وفات یافته و طالب مناظره «گوی و چوگان» را در شیراز به نام او نظم کرده و شهزاده او را صله و نوازش فرموده است (رک: تذکره الشعراء، ص ۴۲۴). دولتشاه سمرقندی در مورد این شاهزاده گوید:

«اما شاهزاده عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ سلطان گورکان پادشاهزاده کریم طبع و زیبا منظر و خوش خلق بوده و بعد از وفات پدر در مملکت شیراز و فارس به حکومت نشست و بعد از واقعه شاهرخ بهادر سلطان محمد بایسنغر او را از فارس اخراج نمود و التجا به عم خود الغ بیگ گورکان آورد و پادشاه الغ بیگ او را تربیت کلی فرمود و دختر خود را بدو داد و او را همراه به سمرقند برد و بعد از قتل عبداللطیف بن الغ بیگ سلطنت سمرقند تعلق به عبدالله گرفت و او دادِ کرم و سخا بداد... روزگار دون که خسیس نوازست و کریم گداز، سنگِ تفرقه در اوقاتِ مجموعه آن شاهزاده انداخت و سلطان سعید ابوسعید بر او خروج کرد و به مددکاری ابوالخیرخان در شهر سنه اربع و خمسين و ثمانمائه در نواحی سمرقند بدو مصاف داد و سلطان عبدالله به دست سلطان سعید به درجه شهادت رسید. از باد هوا آمد و در خاک فنا رفت» (همان، ص ۴۲۶).

طالب جاجرمی دو بار از عبدالله یاد کرده و وی را سلطانِ سلاطین نامیده است:

شاه ابراهیم سلطان، تاج بخشِ روزگار
عمر و شاهی داد با فرزندِ دل‌بند آشکار
شاه عبدالله، سلطانِ سلاطین، آن که هست
برالمظفر خسروِ عالم گزینِ روزگار

در بیتی دیگر می‌سراید:

ای صبا گر بگذری یک روز در کوی بتان زینهار از من پرسی خواجه عبدالله را

۳.۴. خلیل سلطان تیموری

خلیل سلطان (تولد ۷۸۶ق، وفات ۸۱۴ق) فرزند میران‌شاه فرزند تیمور و از سلاطین تیموری است. «از آغاز جوانی در بعضی از لشکرکشی‌های جدش - تیمور - شرکت جست و مورد توجه قرار گرفت، تیمور پس از فتوحات گرجستان وقتی به بیلاق قراباغ رسید (۸۰۶ق) حکومت نواحی بیلقان، آران، ارمستان و گرجستان را به خلیل سلطان واگذار کرد... به دنبال مرگ تیمور (۸۰۷ق) امرای اردوی تاشکند تصمیم گرفتند به فرماندهی خلیل سلطان لشکرکشی ناتمام تیمور برای سرکوب مغولان را به پایان برند؛ اما چون سلطان حسین، خواهرزاده تیمور، شورید و قصد تصرف سمرقند کرد، امرای حاضر در تاشکند برخلاف وصیت تیمور، با خلیل سلطان جوان بیعت کردند و او را به سلطنت نشانند... اما خود او همچنان مدعی سلطنت بود و توانست امیر ارغنون‌شاه، محافظ سمرقند را قانع کند که مخالفان از جمله شاه‌ملک، از امرای بزرگ تیمور را به شهر راه ندهند. به این ترتیب خلیل سلطان با استفاده از امتیاز نزدیکی به پایتخت و سرعت عمل، قدرت را در سمرقند به دست گرفت» («خلیل سلطان تیموری»، ج ۲، ص ۶۲۵-۶۲۷).

«برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه سبع و ثمانمائه [۸۰۷ق] که آفتاب در ششم درجه حمل بود، امیرزاده خلیل سلطان به دارالسلطنه سمرقند درآمد و ارگ‌عالی را با گنج عالم در حیز تصرف درآورد و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده زبان تهنیت به دعا و ثنای او گشادند و از برای ملاحظه وصیت حضرت صاحب‌قران سعید، امیرزاده محمد جهانگیر که پسر امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده امیرزاده پیر محمد ولیعهد بود به اسم خانی نامزد کردند و او در آن وقت نه‌ساله بود اسم او را بالرسم بر صدر مناشیر و احکام ثبت می‌کردند و امیرزاده خلیل سلطان به استقلال متصدی امر سلطنت و ضبط مملکت گشت و سکه و خطبه در ماوراءالنهر به نام او شد» (ظفرنامه، ج ۲، ص ۵۰۵). اما شاهزادگان تیموری حکومت او را جز بر ماوراءالنهر به رسمیت نشناختند. در پایان عمر، خلیل سلطان دو سال و نیم به نیابت از شاه‌رخ بر ری حکومت کرد و سرانجام در شب چهارشنبه ۱۶ رجب ۸۱۴ق پس از

چند روز بیماری درگذشت، درحالی که ۲۸ سال بیشتر نداشت. پس از مرگ او همسرش شادملک نیز خودکشی کرد و هر دو در یک گور دفن شدند. خلیل سلطان به دلیل علاقه به هنر و ادبیات در تاریخ مشهور است و علاوه بر اینکه خود شعر فارسی به سبک عراقی می سرود به سان اکثر امیرزادگان تیموری، اشعاری به ترکی هم دارد. او فن شعر را نزد شاعر ایرانی، عصمت الله بخاری آموخت («خلیل سلطان تیموری»، ج ۲۲، ص ۶۲۷).

به نظر می رسد طالب پیش از سفر به شیراز، امرا، شاهزادگان و وزرای تیموری را از جمله خلیل سلطان مدح کرده است:

ای به خوبی برده رویت، رونقِ خوبان، خلیل
وی گرفته چشم مستت، مُلک جسم و جان، خلیل

۴.۴. یونس خان

«یونس خان پسر ویس خان ابن شیر علی اوغلان ابن محمدخان ابن خضر خواجه خان ابن توغلقتمورخان است. تاریخ ولادت او اگرچه استماع نیفتاده است، اما از تاریخ وفات و ایام حیات او مستفاد می شود که ولادت او در سنه تسع و عشر و ثمانمائه بوده باشد» (تاریخ رشیدی، ص ۱۱۲). پدرش ویس، خانزاده مغولی (۸۲۸-۸۹۲ق) از سال ۸۳۲ق با شاهرخ به سر می برد. «پس از مرگ ویس خان بین دو فرزند او یونس خان و ایسن بوقا ثانی بر سر جانشینی پدر جنگ درگرفت. در جنگ طرفین، پیروزی نصیب ایسن بوقا شد و یونس به سمرقند فرار کرد و به الغ بیگ متوسل شد. یونس که کودکی ۱۳ ساله بود به پیش شاهرخ فرستاده شد و او نیز او را به غرب فرستاد و بیش از یک سال در خدمت جهان شاه بود تا اینکه به شیراز فرستاده شد. ایسن بوقا با آنکه از لحاظ سنی کوچک تر از برادرش یونس خان بود فرماندار کل مغولستان گشت (۸۱۹-۸۳۳ق). سید علی دوغلاتی که به او در رسیدن به پادشاهی همه گونه کمک کرده بود، قدرت زیادی یافت و توانست کاشغر را در سال ۸۳۸ق از دست تیموریان خارج سازد» (همان، ص ۱۰۳).

چنان که پیش از این ذکر شد، یونس خان در موکب این شاهرخ تیموری به شیراز آمد و تحت تربیت و نگهداری شرف الدین علی یزدی قرار گرفت؛ یونس خان حدود ۱۲ سال زیر نظر مولانا شرف الدین علی یزدی صاحب کتاب ظفرنامه بود و پس از مرگ مولانا تحت تربیت افراد دیگری در عراق عرب و فارس بوده است که مجموعاً حدود ۲۸ سال می شود. بدیهی است این مدت

کافی بود که روحیات و حتی ظاهر او را دگرگون کند، چنان که زمانی که خواجه ناصرالدین عبیدالله با او ملاقات کرد نتوانست این تغییر را مخفی کند: «یونس خان مغول می شنودیم خیال می کردیم که مغول باشد، کوسه و وضع و اطوار او مثل سایر اتراک صحرای، اما چون خان را دیدیم مرد خوش محاوره، همهریش، تاجیک چهره، در غایت تواضع تکلم و محاورات او، چنان که در میان تاجیک همچنان کسی کم بوده باشد» (همان، ص ۱۲۶).

«چون پدرش ویس خان کشته شد، وی به خانی نشست. میان او و برادرش ایسان بوغاخان و امرا مخالفت شد. اراذل قوم سران ایشان، ایرازان و میراک ترکمان، خان را به جمعی از اوباش مغول گرفته به سمرقند پیش میرزا الوغ بیگ بردند. خان در آن زمان ۱۳ ساله بود. این ویرانی در مغول تاریخی شد، خان از یزد به طرف فارس و آذربایجان رفته است و مسافرت باسزا کرده و اکثر به کسب روزگار گذرانیده است، در شیراز توطن اختیار کرده است و به مجلس فضلی آنجا می رسیده است و انواع حرفه ها را ممارست کرده بوده است، چنان که در شیراز به استاد یونس اشتهاار یافته است» (همان، ص ۱۱۲-۱۱۴).

طالب، در غزلیات خود، یونس خان را «سلطان مجمعِ خوبانِ جهان» می داند:

آن که بر مجمعِ خوبانِ جهان سلطان است گو همه خلق بدانید که یونس خان است

۴. ۵. سلطان ویس

ویس خان پسر شیر علی خان و پدر یونس خان است. «بعد از وفات پدر، چون به حد تمیز رسید در جوارِ عم که شیر محمد خان باشد، بود. آن بودن او را گران آمد. از وی مفارقت نمود و به رسم قرآنی بر اطراف برآمد. چون نوبتِ خانی به ویس خان رسید، خانی بود به غایت مسلمان نهاد و به ولایت منصوب و به همت و شجاعت در آن دودمان ممتاز. چون خان مردم مغول را از تاخت اهل اسلام مانع آمد، به کفره قالیماق نزدیک بود و دائم محاربه به آن کفره کردی. با آنکه اکثر مغلوب شد اما از جهاد دست باز نداشت، چنان که دوبار به دست آن کفره گرفتار شد... ایشان مرید مولانا محمد کاشانی اند، مولانا محمد مرید حضرت خواجه حسن عطار - عطر الله تربته - و خواجه مرید حضرت قطب مسند ارشاد، خواجه بهاء الدین نقشبند - قدس سره - با وجود پادشاهی سلطان ویس خان عمر شریف را بدین نوع گذرانیده» (تاریخ رشیدی، ص ۹۰-۹۵).

طالب جاجرمی در این دیوان یک بار از سلطان ویس یاد می‌کند و می‌گوید:
 دلم امروز ز جان طالب سلطان ویس است گرچه او عار همی دارد ازین طالب خویش

۴. ۶. خداداد حسینی

خداداد حسینی یکی از امرای خلیل سلطان تیموری است که «بر ضد او قیام کرد و در جنگی که به حوالی سمرقند اتفاق افتاد سپاه خلیل سلطان را پراکند و خود خلیل سلطان را در ۸۱۱ق در قلعه سمرقند بازداشت و همه ماوراءالنهر را به تصرف آورد. شاهرخ چون از این اخبار آگاه شد لشکر از جیحون گذراند. خداداد، خلیل سلطان محبوس را برداشت و به جانب سیحون رفت و به مغولان جغتایی پیوست. خان کاشغر موسوم به محمد برادر خود شمع جهان را به یاری خداداد فرستاد. شمع جهان چون به خداداد رسید بهتر آن دانست که بر خداداد تازد، چه او را صاحب مال فراوان یافت. چون بر او تازید سرانجام سر او برید و نزد شاهرخ فرستاد» (ترجمه تقویم التواریخ، ص ۴۴۷). طالب، غزلی با عنوان «فی شأن سلطان حسن خداداد» و مطلع زیر را در ستایش او سروده است:

ای پادشاه مملکتِ حُسن، خدادادا من بنده حُسن تو که آن هست خداداد

۴. ۷. شاهرخ

شاهرخ میرزا (۸۰۷-۸۵۰ق) نام چهارمین پسر تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷ق)، یکی از جانشین‌های او و از بزرگ‌ترین پادشاهان تیموری است. او هنرپرور و ادب‌دوست بود و به علم و هنر بسیار علاقه داشت. شورش‌های جدایی طلبانه را فرونشاند و بر آبادانی خراسان همت گمارد. پایتخت خود را از سمرقند به شهر هرات منتقل کرد و آن شهر را مرکز هنرمندان و دانشمندان ساخت. سبک هنری یا مکتب هرات تحت حمایت او و پسرش بایسنقر شکل گرفت. همسر او گوهرشاد آغا نیز بناها، مساجد و مدارس بسیاری بنا کرد که مسجد گوهرشاد مشهد، مسجد و مدرسه گوهرشاد در هرات از آن جمله است. طالب یک بار در خلال رثای سلطان ابراهیم از شاهرخ یاد کرده است:

آفتاب عالم آرا، شاهرخ، آن کز شرف گرد نعل مرکبش، چشم فلک را توتیاست

۸.۴. دیگر ممدوحان

طالب جاجرمی در اشعارش کسان دیگری از جمله مهتر حاجی بیگ^۱، علی شاه^۲، محمود^۳، حسن شاه^۴ و محمد^۵ را نیز مدح کرده است.

۵. یادکرد پیران و بزرگان

۱. سلطان محمد روزبهان

ابو محمد بن ابی نصر بن روزبهان فسایی شیرازی، معروف به «شیخ شطّاح» و «شطّاح فارس»، عارف و دانشمند سده ششم و هفتم و سرسلسله روزبهانیان در سال ۵۲۲ ق در خانواده‌ای دیلمی الاصل در فسا به دنیا آمد. عقاید و آرای روزبهان یقلی (در فروع دین) را شافعی شمرده‌اند (رک: «تحفة العرفان») «به احتمال قوی در حدود ۱۷ سالگی (۵۳۹ق) به حلقه درویشان درآمده است پس از چندی به شیراز آمد و به آموختن علوم دینی و اشتغال جدی‌تر به سیر و سلوک طریقت و صحبت مشایخ کبار روزگار پرداخت... روزبهان مدت پنجاه سال در جامع عتیق شیراز و جاهای دیگر وعظ کرد. او در محرم ۶۰۶ ق درگذشت و در شیراز در باب خدّاش بن منصور، در رباطی که خود بنای آن فرمود، به خاک سپرده شد» (کتاب شکسته، ص ۱۴۸).

شاعرانی چون فخرالدین عراقی، عبدالرحمان جامی و داعی شیرازی بارها اشعاری در یادکرد وی سروده یا اقوال و احوال وی را به رشته نظم درآورده‌اند. طالب جاجرمی که «نظر از همت او» یافته است، ارادت خود را به این پیر اعلام می‌دارد و وی را «سلطان العارفین و العاشقین» می‌نامد و با القابی چون «مخزن اسرار خدا»، «صاحب سخن عرصه و مشهور جهان» این سرسلسله را می‌ستاید. وی غزلی با این مطلع در مدح روزبهان دارد:

چون مخزن اسرار خدا روزبهان است هرکس که بود طالب او، روزبه، آن است

۱. مطلع غزلی که برای او سروده شده، چنین است:

یار آهوچشم من، خواهد ره صحرا دوید گرد پاپوش فلک در چشم جان خواهد کشید

(غزل ۳۱۸)

۲. شاعر چندین بار (از جمله در غزل‌های ۲۸۵ و ۲۸۶) از علی شاه نام برده و در غزل ۱۳۶ با استفاده از صنعت توشیح «علی شاه» را در ابتدای ابیات آورده است.

۳. غزل ۶۶ نمونه‌ای از ستایش «محمود» نامی در اشعار طالب است.

۴. شاعر با بهره از آرایه توشیح نام «حسن شاه» را در آغاز ابیات غزل ۱۴۴ آورده است.

۵. نام محمد در کنار محمود یکبار در رباعی ۶۶ آمده است.

۵. ۲. شیخ ابواسحاق کازرونی

ابواسحاق ابراهیم، عارف و دانشمند بزرگ قرن چهارم هجری، متولد ۳۵۲ق در کازرون و شیخ سلسله کازرونیه است. از معروف ترین مریدان وی در قرون بعد می توان به امین الدین بلیانی (شاعر و عارف قرن هفتم و هشتم) و خواجوی کرمانی اشاره کرد. طالب، وی را که «سلطان المشایخ علی الاطلاق المرشد السالك العارف» خوانده شده، در غزلی ستوده است:

آن که در مملکت صورت و معنی طاق است مرشد خلق جهان شیخ ابواسحاق است

۵. ۳. شرف الدین علی یزدی

شرف الدین علی بن شمس الدین علی یزدی (وفات: ۸۵۸ق) ملقب به مخدوم و متخلص به شرف از نویسندگان و شعرای نیمه دوم سده هشتم و اوایل قرن نهم است. «شرف الدین در جوانی به کسب علوم پرداخت و ظهورش در شاعری مصادف بود با دوران حکومت و سلطنت شاه یحیی مظفری (۷۶۰-۷۹۵ق). وی این پادشاه را ستوده و چون با تسلط امیر تیمور بر سراسر ایران بساط دولت آل مظفر به کلی برچیده شد، آهنگ خدمت دولت تیموری کرد و از مقربان و ندمای خاص مغیث الدین ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان، فرمانروای فارس و پسر شاهرخ گشت و چند سالی در شیراز به سر برد و کتاب ظفرنامه را در سال ۸۲۸ق به امر همین شاهزاده تألیف کرد. وی سپس به یزد رفته و در خانقاهی عزلت گزید و به تربیت مریدان خود سرگرم شد و بعد از مدتی بنابر دعوت میرزا سلطان محمد، پسر بایسنقر میرزا و فرمانروای عراق، به خدمت آن شاهزاده پیوست و در حمله ای که این شاهزاده در سال ۸۴۹ق به طمع تصرف اصفهان و شیراز بدان نواحی کرد، با او بود؛ اما شاهرخ میرزا در سال ۸۵۰ق با ضعف پیری به سمت عراق و فارس حرکت کرد و تا نیمه راه شیراز پیش تاخت و چون میرزا سلطان محمد، وضع را بدین منوال دید، از محاصره شیراز دست برداشت و به جانب لرستان گریخت. شاهرخ بعد از فرار وی، بسیاری از کسان او را که محرک یا مشوق میرزا سلطان محمد در این عمل عصیان آمیز بودند، به قتل رساند، لیکن شرف الدین را به احترام سوابق خدمت و به سبب شهرت و مقبولیتی که داشت، از کیفر معاف گرداند» (فرهنگ ادبیات جهان، ص ۲۷۵۴). پس از مرگ شاهرخ به اجازه سلطان محمد به تفت بازگشت و «پس از زوال دولت سلطان محمد و استیلای ابوالقاسم بابر بر عراق در ۸۵۵ق

شرف‌الدین با بزرگان یزد از او استقبال کرد. از آن پس تا پایان عمر در تفت بود. استادی و تبخر او در نثر حتی در زمان حیاتش نیز زبانزد بود؛ اما اینکه خود را از شاعران بلندمرتبه می‌شمرد، اندکی اغراق‌آمیز است. در فنّ معما مهارتی داشت. در مشهورترین اثرش، ظفرنامه تیموری (۸۲۸ق)، چاپلوسی را از حد گذرانده و به مدح بی‌جای سفاکی چون امیر تیمور پرداخته است. جز ظفرنامه تیموری، دیوانی (مشمّل بر قصیده، غزل، قطعه و جز این‌ها) و منشآت و چند رساله از جمله خلل مطوّز از او باقی است» (فرهنگ ادبیات فارسی، ص ۸۹۰).

واله اصفهانی در کتاب «خُلد برین» او را از بزرگان هم‌زمان سلطان ابراهیم می‌داند (خُلد برین، ص ۵۲۲).

طالب با استفاده از آرایه توشیح نام «شرف‌الدین» را در حروف ابتدایی ابیات غزلی با این مطلع گنجانیده و وی را بی‌شک «شرف‌دین» دانسته است:

شمع روی تو که رشکِ مه و پروین باشد کُشتن و سوختنِ عاشقش آیین باشد

۴.۵. امیر محمد بن سید شریف جرجانی

شمس‌الدین محمد (وفات: ۸۳۸ق) فرزند علی بن محمد بن علی جرجانی همان فرزند میر سیدشرف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶ق)، متکلم، منطق‌دان و ادیب، است. او آثاری به قرار ذیل دارد: حاشیه طوابع بیضاوی، حلّ الهدایة (شرح هدایة الحکمه اثیرالدین ابهری)، شرح ارشاد الهادی تق‌تازانی، ترجمه کبری به عربی به نام الغرّة به اشاره میرسید شریف، تکمیل حاشیه میرسیدشرف جرجانی بر الوافیة فی شرح الکافیة ابن شرف‌شاه. در ابتدای حلّ الهدایة ذکر می‌کند که نزد پدر خود شرح الهدایة (احتمالاً میرک بخاری) را خوانده و بعدها مدّتی آن را درس می‌داده است («کتاب‌شناسی میر سید شریف جرجانی»، ص ۱۸۴). طالب، در ترکیب‌بندی با عنوان «در مرثیه امیر محمد بن سیدشرف»، چنین سروده است:

ای دل چو آن خزاینِ علم و عطا نماند امروز در مدارسِ عالم، صفا نماند
کشفِ کشف و شارحِ مشکاتِ مشکلات مفتاحِ هر فتوح و جهانِ حیا نماند

۵.۵. نظام خبّاز

نظام خبّاز همان خواجه طاهر محمد، فرزند یکی از پیشه‌وران به نام عبدالسالم خبّاز یا نانو بوده

است. گرچه شخصِ اخیر خود پیشه‌ور نبوده، اما پایگاه خانوادگی و اجتماعی وی نیز می‌تواند به جهت شناخت جایگاه پیشه‌وران و رشد و تعالی فرزندان پیشه‌وران به فرهنگ و ادب جالب توجه باشد. وی در زمره شاعران «عوام» و یکی از هم‌صحبتان فریدون حسین میرزا از شاهزادگان تیموری بوده است. این شعر به او منسوب است: «آن خال‌های مشکین بر عارضِ تو از دور / بالای باده صاف، چون دانه‌های انگور» (رک: مجالس النفایس، ص ۱۵۸) طالب در غزلی خود را صید نظام خبّاز می‌داند:

گوبدائید خلائق که من سوخته‌دل آخر الامر شدم صید نظامِ خبّاز

۶. مذهب طالب

چنان‌که خواهد آمد طالب بی‌شک شیعی است. در مورد وضعیت مذهب شیعه در فارس باید گفت: «در سده هشتم سلطان محمد الجایتو (درگذشته ۷۱۶ق) با راهنمایی جمال‌الدین مظهر حلّی به مذهب شیعه گرویده و خدابنده نامیده شد و خطبه و سکه به اسامی امامان و ائمه زد. به همین جهت برای شیعیان فضای مساعدی پیدا شده و مذهب شیعه در کنار مذهب رسمی تسنن اعتباری پیدا کرد و تقریباً تعادلی بین شیعه و سنی به وجود آمد و شیعیان توانستند در پیروی از عقاید خود و اشاعه افکار خویش به یک آزادی نسبی برسند... در شهر شیراز نیز به مناسبت وجود آرامگاه احمد بن موسی شاه‌چراغ^(ع) و وجود بقعه‌های دیگری از بستگان ائمه، گروه قابل توجهی از شیعیان در شیراز ساکن بودند. قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین می‌نویسد: «نهالِ فطرتِ اصلیِ اهلِ شیراز همیشه از نسیمِ محبت و ولایِ اهلِ بیت در اهتزاز بوده از جمله اهالی آنجا سادات رفیع‌الدرجات، خصوصاً سادات اینجو به قَدَم تشیع مشهورند» (دیوان کمال غیاث شیرازی، ص پنجاه و هشت) در قرن نهم فرصت مناسبی برای ترویج شیعه در فارس به وجود آمد. شاعران و عارفان بسیاری را می‌توان در این دوره در فارس نام برد که مذهب شیعه اختیار کرده‌اند، شاعران شیعی چونان باباغانی شیرازی، کاتبی شیرازی، لسانی شیرازی، کمال‌الدین غیاث شیرازی و شاه نعمت‌الله ولی در فارس فراوان‌اند.

در اشعار باقی‌مانده از طالب جاجرمی نمونه‌هایی از گرایش مذهبی وی به تشیع دیده می‌شود؛ به‌عنوان نمونه در بیت زیر ارادت خود را به حیدر کَرّار نشان می‌دهد و پیامبر اکرم (ص) را

تارِ دین و امام علی^(ع) را پودِ آن می‌داند:

تار و پودی نیست دنیا را ازان خویشتن پودش از حیدر بود وز احمدِ مختار تار
در بیتی دیگر خود را حسینی مذهب می‌خواند که در عراقِ عجم مخالفان زیادی دارد:
فاش می‌گویم به کورِ مخالف در عراق کز طریقِ راستی طالب حسینی مذهب است
طالب در آن عهد خلاف بسیاری از مردم بیمی ندارد که خود را «حسینی» بنامد:
توان نهفت قصه که طالب حسینی است گواز حسد مخالفِ ناراست، می‌گداز
و ایاتی دیگر که شاهد مدّعی شیعی بودن وی است:

زان‌روز که من طالبِ دیدارِ علی‌ام جز مهرِ علی در دل افکار ندارم
ای عزیزان! خاکِ پایِ حیدری خواهم [شدن]
او مدعی است هزار حدیث سراغ دارد که امام علی^(ع) بعد از نبی، امام و وصیِ اوست:
وصی بود بعد از نبی، مرتضی بر این قول باشد هزارم حدیث

۷. طالب و علم حدیث

در اصطلاح به کسی که حدیث نقل می‌کند، یا حدیث‌شناس است، «محدّث» گفته می‌شود. طالب در غزلیاتش خود را گوینده حدیث می‌داند و مدّعی است که احادیث فراوانی از گفتار و اخبار پیغمبران در سینه دارد، به‌ویژه هزار حدیث از ولایت امام علی^(ع) می‌داند و فقط احادیث صحیح (روایتی که سلسله سند آن از طریقِ روایانی ثقه یا قابلِ اعتماد و امامی مذهب به معصوم برسد) را حدیث محسوب می‌کند. اگرچه در هیچ اثر و تذکره‌ای به محدّث بودن طالب اشاره نشده است، وی چندین بار، از جمله در غزلی با مطلع زیر، این مسئله را مطرح می‌نماید:

منم آن‌که باشد شعارم حدیث درین قول بسیار دارم حدیث

و در غزلی دیگر با ردیف «حدیث» شاعرانه می‌سراید:

اگر تو بشنوی از لعلِ آن نگار حدیث ز مهر و مه نکنی با کس آشکار حدیث
نظر به صورتِ خوبان حدیثِ معقول است اگر قبول کنی گویمت هزار حدیث